

۳. انکار سه باره پطرس آخرین روز عیسی بر روی زمین لینک ویدیوی یوتیوب با زیرنویس به ۷۰ زبان: https://youtu.be/J0HeOB6D6_w

در سه موردی که پولس رسول از عیسی انکار کرد، ما داستانی مشابه آنچه بسیاری از مردم در مسیر پیروی از مسیح تجربه می‌کنند، می‌بینیم. داستان انکار پطرس تحت فشار و ترس باید به ما آرامش و دلگرمی بخشد. دشمن بسیاری از مؤمنان را گمراه کرده و به آنها چنین القا کرده است که مرتکب «گناهی نابخشودنی» شده‌اند. به همین دلیل است که روح‌القدس نویسندگان اناجیل را الهام بخشید تا تجربه پطرس را در روایت‌های خود، در کنار داستان اصلی مصلوب شدن، برجسته کنند. هدف این است که ما ببینیم خدا نسبت به کسانی که از طریق اعمالشان مسیح را انکار کرده‌اند، سرشار از فیض، رحمت و بخشش است.

احتمالاً نیمه شب گذشته بود که عیسی در باغ جثمانیه دستگیر شد. یوحنا به ما می‌گوید که آنها مسیح را بستند و سپس او را از نهر Kidron به کاخ کاهن اعظم در سمت غربی محوطه معبد بردند. آنّا به مدت ده سال به عنوان کاهن اعظم خدمت کرده بود و این مقام قرار بود یک نقش مادام‌العمر باشد، اما پروکوناتور رومی، گراتوس، او را برکنار کرد. داماد آنّا، کایافا، عنوان کاهن اعظم را در اختیار داشت، اما بیشتر عروسک خیمه‌شب‌بازی آنّا بود (اعمال رسولان ۴:۶). حنا همچنان به عنوان تأثیرگذارترین شخصیت در زندگی سیاسی و اجتماعی اسرائیل شناخته می‌شد. حنا و قیافاص در مجموعه اقامتگاه کاهن اعظم زندگی می‌کردند که با یک حیاط از هم جدا شده بود. آنها که از طریق طرح‌های مختلف پول‌سازی به شکلی مجلل زندگی می‌کردند، از محافظت قوی با دیوارها، دروازه‌ها، خدمتکاران و نگهبانان برخوردار بودند. ما آنچه را که هر چهار نویسنده انجیل ثبت کرده‌اند بررسی خواهیم کرد تا تصویری کامل از کل داستان به دست آوریم.

«آنگاه او را دستگیر کردند و با خود بردند و به خانه کاهن اعظم بردند. پطرس از دور او را دنبال می‌کرد. اما چون در وسط حیاط آتشی افروختند و دور آن نشستند، پطرس نیز با آنها نشست (لوقا ۲۲: ۵۴-۵۵).»

لوقا، متی و مرقس اشاره می‌کنند که پطرس از دور «جمعیت زیادی» (متی ۲۶: ۴۷) را دنبال می‌کرد. همان‌طور که در مطالعه قبلی خود در مورد دستگیری مسیح در باغ جثمانیه ذکر کردیم، بیش از ۴۵۰ سرباز رومی به علاوه نگهبانان معبد درگیر بودند که تعداد کل تخمینی را به حدود ۶۰۰ نفر می‌رساند. پس از دستگیری عیسی، یازده شاگرد پراکنده شدند، اما دو نفر از آنها در راه به هم برخورد کردند و به دنبال آن جمعیت زیاد رفتند. لوقا مشخص نمی‌کند که آن شاگرد دیگر کیست، اما احتمالاً حواری یوحنا بوده است. یوحنا معمولاً به ندرت درباره خود صحبت می‌کرد. این چیزی است که یوحنا نوشت:

«شمعون پطرس و یک شاگرد دیگر عیسی را تعقیب می‌کردند. چون این شاگرد نزد رئیس کاهنان شناخته شده بود، با عیسی وارد حیاط رئیس کاهنان شد، اما پطرس مجبور بود بیرون دروازه منتظر بماند. شاگرد دیگر که نزد رئیس کاهنان شناخته شده بود، برگشت، با دختری که نگهبان بود صحبت کرد و پطرس را داخل برد. دختر دروازه‌بان به پطرس گفت: «تو هم از شاگردان او نیستی، مگه نه؟» او پاسخ داد: «من نیستم.»^{۱۸} هوا سرد بود و غلامان و مأموران دور آتشی که افروخته بودند، برای گرم شدن ایستاده بودند. پطرس نیز با آنها ایستاده و خود را گرم می‌کرد (یوحنا ۱۸: ۱۵-۱۸).

در حالی که پطرس از دور دنبال می‌کرد و به تدریج به کاخ کاهن اعظم نزدیک می‌شد، به نظر شما چه افکاری در ذهن او می‌گذشت؟

احتمالاً افکار پطرس بر سخنانش با عیسی متمرکز بود، که در آن گفته بود از ایمان منحرف نخواهد شد و برای روبرو شدن با زندان و مرگ آماده است (لوقا ۲۲: ۳۳). او اعتماد به نفس بیش از حدی به توانایی‌ها و شخصیت خود داشت. شاید قصد داشت ثابت کند که مسیح در اشتباه است، زیرا عیسی قبلاً گفته بود که پطرس پیش از پایان شب، از او انکار خواهد کرد. توجه کنید که خداوند، پطرس را با نام شمعون، نامی که پیش از ملاقات با مسیح داشت، صدا زد، گویی به او یادآوری می‌کرد که اغلب به ویژگی‌های پیش از شاگردی‌اش باز می‌گشت.

«سیمون، سیمون، گوش کن، شیطان شما را خواست تا مانند گندم شما را بیاند. اما من برای تو دعا کرده‌ام، ای سیمون، تا ایمانت سست نشود. و تو پس از بازگشت، برادران خود را قوت ده.»^{۳۲} اما او پاسخ داد: «خداوند، من آماده‌ام که با تو به زندان و مرگ بروم.»^{۳۴} عیسی پاسخ داد: «پطرس، به تو می‌گویم، پیش از آنکه امروز مرغ بخواند، سه بار انکار خواهی کرد که مرا می‌شناسی.» (لوقا ۲۲: ۳۱-۳۴، تأکید از من است).

شمعون پطرس هنوز برای مسئولیتی که خدا بر عهده او می‌گذاشت آماده نبود. او بیش از حد به خود اطمینان داشت. بنابراین، سؤال امروز ما این است: وقتی در رسیدن به آنچه خدا ما را به آن می‌خواند کوتاهی می‌کنیم، خدا چگونه زندگی ما را تغییر می‌دهد؟ بخش مربوط به پطرس به ما کمک می‌کند تا ببینیم خدا چگونه عمل می‌کند.

کار تحول‌آفرین روح‌القدس

وقتی مطمئن هستیم که همه چیز تحت کنترل ماست، در برابر حملات دشمن‌مان، شیطان، آسیب‌پذیرتر می‌شویم. پولس رسول در مورد این موضوع نوشت و گفت: «پس اگر فکر می‌کنید محکم ایستاده‌اید، مراقب باشید که نیفتید!» (اول قرنتیان ۱۰: ۱۲). پطرس قرار بود رهبر و الگویی برای اطرافیانش باشد، بنابراین خدا باید با قرار دادن او در بوته آزمایش، به خودبینی‌اش رسیدگی می‌کرد — آزمونی که پس از بازگشت او به تکیه بر مسیح، او را تقویت می‌کرد.

این نویسنده اکنون بیش از چهل و هشت سال است که با مسیح راه رفته و دریافته است که خدا پیوسته در زندگی ما کار می‌کند (فیلیپیان ۲: ۱۳) تا ما را دگرگون سازد و شبیه خود گرداند. پولس این فرایند را فرآیندی توصیف می‌کند که به آرامی آغاز می‌شود و با گذشت زمان، هرچه بیشتر از روح خدا اطاعت می‌کنیم، رشد می‌کند. هنگامی که این اتفاق می‌افتد، ما جلال او را منعکس می‌کنیم و زندگی دگرگون‌شده‌مان تأثیر مثبتی بر اطرافیانش می‌گذارد.

و همگی ما با چهره‌های بی‌پوشش، جلال خداوند را منعکس می‌کنیم و به شباهت او با جلالی فزاینده دگرگون می‌شویم؛ این جلال از خداوند که روح است، می‌آید (دوم قرنتیان ۳: ۱۸).

کلمه یونانی *metamorphoo* به انگلیسی به معنای «transformed» (تبدیل‌شده) ترجمه می‌شود. این واژه به معنای «تغییر مکان، وضعیت یا شکل؛ تبدیل، دگرگونی و تغییر بنیادین» است. در زمینه دگرگونی معنوی، این واژه نمایانگر فرآیندی نامرئی در مسیحیان است. این تغییر در طول زندگی ما در این عصر رخ می‌دهد. در وضعیتی که امروز پیش روی ماست، پطرس درست پیش از مصلوب شدن هنوز در حال آموزش بود. هنری وارد بیچر آن را این‌گونه بیان کرد: «خوشبختی پایان زندگی نیست؛ شخصیت پایان آن است.» هنگامی که ما شاگرد خداوند عیسی می‌شویم، خدا در زندگی ما کار می‌کند تا ما را به انسان‌هایی با شخصیت تبدیل کند، و شخصیت ما با واکنش‌هایمان به آزمون‌ها و سختی‌های زندگی سنجیده می‌شود. خدا متعهد است که تضمین کند پطرس، نه از طریق توانایی‌هایش، بلکه با تکیه کامل بر پروردگارش، بارور خواهد شد. همین امر در مورد همه ما که از مسیح پیروی می‌کنیم نیز صدق می‌کند.

پطرس از عیسی انکار می‌کند

پیتر که فاصله گرفته بود، احتمالاً ترسیده بود. او هیچ راهی برای دانستن اینکه آیا این آخرین لحظات زندگی‌اش است، نداشت. او قدرت عیسی را دیده بود، زمانی که تمام سربازان رومی در جثیمانی تنها با گفتن چند کلمه ساده از سوی مسیح، به زمین افتادند. این سؤال قطعاً در ذهن او نقش بست: چرا خداوند چنین قدرتی را نشان می‌داد و با این حال اجازه می‌داد سربازان او را دستگیر کنند؟ چرا مسیح فرار نکرد؟ چرا عیسی اجازه داد دستگیر شود؟ وقتی آن دو عیسی را تا کاخ کاهن اعظم دنبال کردند، پطرس شجاعت خود را جمع کرد، شاید با این فکر که می‌تواند در هر محاکمه‌ای که ممکن است رخ دهد، شاهی برای مسیح باشد.

در کاخ کاهن اعظم، عیسی ابتدا به اقامتگاه حنا برده شد، کسی که شروع به بازجویی از مسیح کرد به این امید که چیزی از او بیرون بکشد، به ویژه برای یافتن اتهامی علیه مسیح در محاکمه پیش روی سنهدرین، یعنی آن هفتاد و یک پیرمرد حاکم. قانون ایجاب می‌کرد که حداقل بیست و سه عضو سنهدرین برای محاکمه یک پرونده اعدام حضور داشته باشند، و حنا می‌دانست که دامادش کایافا در حال گردآوری اعضای کافی برای برگزاری دادگاه است. علاوه بر این، قانون محاکمه کسی را در حالی که هنوز تاریک بود، منع می‌کرد.

پطرس و یوحنا چگونه از نگهبان دروازه محوطه کاهن اعظم عبور کردند؟ این فرضیه مطرح شده است که یوحنا، یک ماهیگیر از جلیل، ممکن است فروشنده ماهی تازه به خانه کاهن اعظم بوده باشد، و به همین دلیل توسط خادمان و خانواده کاهن اعظم شناخته می‌شد. این صرفاً یک گمانه‌زنی است، اما پطرس از اینکه شناخته شود و با عیسی مرتبط دانسته شود، می‌ترسید.

وقتی پطرس و یوحنا به کاخ رسیدند، یوحنا دروازه بیرونی حیاط را زد. او که خادمان را می‌شناخت، توانست ابتدا وارد شود و سپس با یک کنیزک بازگشت تا پطرس را نیز راه دهد. به نظر می‌رسد این دو پس از ورود، از هم جدا شدند. به ما گفته نشده چرا، اما دلایل ممکن است این باشد که پطرس از دیده شدن توسط مالخوس، غلام رئیس کاهنان که پطرس گوشش را بریده بود، می‌ترسید. شاید یوحنا داخل رفت تا به صحبت‌های گردهمایی رهبران در مورد روندهای مختلف دادگاه در چند ساعت آینده گوش دهد. از آنجایی که آن شب هوا سرد بود، پطرس خود را کنار آتش گرم می‌کرد.

^{۶۷}کنیزی او را که در نور آتش نشسته بود دید. به او خوب نگاه کرد و گفت: «این مرد هم با او بود.»^{۶۸} اما او انکار کرد. «زن، من او را نمی‌شناسم.»^{۶۹} کمی بعد، شخص دیگری او را دید و گفت: «تو هم یکی از آنها هستی.» پطرس پاسخ داد: «مرد، من نیستم!» (لوقا ۲۲: ۵۶-۵۸).

چه چیزی باعث شد که حواری پطرس در برابر یک کنیزک انکار کند که شاگرد مسیح است؟ آیا این انکار اول می‌توانست ناشی از این ترس او باشد که آن دختر جوان سربازان را آگاه خواهد کرد؟ ما نمی‌توانیم بدانیم که در آن لحظه چه ترس‌هایی در ذهن او بوده است. بیابید به خاطر ورود پطرس به حیاط کاهن اعظم و ماندن برای مدتی، برای او ارزش قائل شویم. لوقا به ما می‌گوید که او پس از انکار اول، با گروهی از مردم کنار آتشی که برای گرم شدن روشن کرده بودند نشست (لوقا ۲۲: ۵۵). ظاهراً، دختر جوان به انکار اول پطرس باور نکرد و برای دیدن صورت او در نور آتش، نزدیک‌تر آمد. متی به ما اطلاع می‌دهد که انکار کنار آتش در حضور گروهی رخ داد:

^{۷۰}حال پطرس بیرون در حیاط نشسته بود و یک خدمتکار زن نزد او آمد و گفت: «تو هم با عیسی جلیلی بودی.»^{۷۱} اما او در حضور همه‌شان انکار کرد و گفت: «نمی‌دانم از چه حرف می‌زنی.» (متی ۲۶: ۶۹-۷۰).

لوقا می‌نویسد که آن کنیزک پیش از آنکه او را متهم کند، به پطرس که با دیگران در برابر آتش نشسته بود، دقیق نگاه کرد و گفت: «این مرد نیز با او بود.» (لوقا ۲۲: ۵۶). انکار او در برابر کسانی که دور آتش بودند، دومین انکارش به شمار می‌رفت. این اتهام ناگهانی نشان می‌دهد که وسوسه اغلب چگونه به سراغ ما می‌آید. ما به دشمن یک اینچ می‌دهیم و او یک فوت می‌گیرد. ما یک فوت به او می‌دهیم و او یک گز برمی‌دارد. ما یک یارد می‌دهیم و او یک مایل می‌گیرد. باید هوشیار باشیم که حتی یک وجب از زندگی‌مان را به دشمن جان‌مان ندهیم. احتمالاً پطرس اکنون از لو رفتن می‌ترسید و لازم بود از نور آتش حیاط دور شده و به تاریکی بازگردد. متی به ما می‌گوید که او به دروازه رفت تا راهی برای خروج پیدا کند.

^{۷۲}سپس به دروازه رفت، جایی که دختر دیگری او را دید و به مردم آنجا گفت: «این مرد با عیسی ناصری بود.»^{۷۳} او بار دیگر با سوگند انکار کرد: «من آن مرد را نمی‌شناسم!» (متی ۲۶: ۷۱-۷۲).

هیچ چیز نشان نمی‌دهد که خادمان خانه قصد آسیبی به پطرس را داشته باشند. او از ترس رها شد تا از پروردگار انکار کند. لوقا نوشت که یک ساعت بین انکار دوم و سوم و آخر گذشت (۲۲: ۵۹). در حوالی زمان انکار سوم، یوحنا جزئیات بیشتری ارائه می‌دهد، احتمالاً به این دلیل که او نیز در حیاط بوده و فرد مقابل عیسی را خویشاوند مالکس شناخته بود. کسانی که دور آتش جمع شده بودند اکنون یک شاهد داشتند، امری که باعث شد پطرس کاملاً خونسردی خود را از دست بدهد. یوحنا نوشت:

یکی از غلامان کاهن اعظم، خویشاوند مردی که پطرس گوشش را بریده بود، به او اعتراض کرد و گفت: «مگر من تو را با او در باغ زیتون ندیدم؟» (یوحنا ۱۸: ۲۶).

فشار شهادتی، به همراه چند تن از نوکران حاضر در آنجا، باعث شد پطرس نفرین بر خود بفرستد و آرزوی مرگ خشونت‌آمیز به دست خدا را کرد، اگر در مورد شناختنش از عیسی دروغ می‌گفت:

^{۷۴}کمی بعد، کسانی که آنجا ایستاده بودند، پیش پطرس آمدند و گفتند: «مطمناً تو هم یکی از آنها هستی، زیرا لهجه‌ات تو را لو می‌دهد.»^{۷۵} آنگاه شروع کرد به نفرین کردن خود و به آنها سوگند خورد: «من آن مرد را نمی‌شناسم!» بلافاصله خروس خروس خواند. ^{۷۶}آنگاه پطرس به یاد آورد سخنی را که عیسی گفته بود: «پیش از آنکه خروس خروس خواند، تو سه بار از من انکار خواهی کرد.» و بیرون رفت و تلخ گریه کرد (متی ۲۶: ۷۳-۷۵).

لوقا بینش بیشتری در مورد آنچه در نهایت دل پطرس را شکست و باعث شد تا او با گریه تلخ بگرید، ارائه می‌دهد.

^{۵۹} حدود یک ساعت بعد دیگری ادعا کرد: «قطعاً این مرد با او بوده است، زیرا او هم اهل جلیل است.» *پطرس پاسخ داد: «ای مرد، من نمی‌دانم از چه سخن می‌گویی!» درست همان‌طور که او سخن می‌گفت، خروس بانگ برآورد. *خداوند برگشت و مستقیماً به پطرس نگاه کرد. آنگاه پطرس به یاد آورد سخنی را که خداوند به او گفته بود: «قبل از آنکه امروز مرغ بخواند، تو سه بار از من انکار خواهی کرد.»^{۶۰} و بیرون رفت و تلخ‌گریه کرد (لوقا ۲۲: ۵۹-۶۲).

چه دردناک بود برای پطرس که بار دوم خروس را بانگ بزند و بلافاصله سخنان عیسی را به یاد آورد که پیش از بانگ خروس، او سه بار پروردگار را انکار خواهد کرد. در حاکمیت الهی، لحظه‌ای که عیسی از خانه حتماً در آن سوی حیاط به سوی قیافاس برده می‌شد، دقیقاً هم‌زمان بود با زمانی که پطرس و عیسی بانگ خروس را شنیدند. به محض آنکه سومین انکار پطرس از لبانش خارج شد، خداوند به او نگرست و نگاه‌هایشان به هم افتاد. در چشمان عیسی هیچ اتهامی نبود، تنها اندوهی برای پطرس. واژه یونانی که به «نگاه کرد» (آیه ۶۱) ترجمه شده، «*emblepo*» است. این واژه به معنای نگاهی ثابت، تقریباً خیره است. آن نگاه عیسی دل پطرس را شکست؛ او تمام اعتراض‌هایش را به یاد آورد که می‌توانست در ساعت آزمایش مقاومت کند، اما در عوض، به شکلی فاجعه‌بار شکست خورد. او از حیاط بیرون رفت و تلخ‌گریه کرد. فعل «گریستن» توصیف‌گر ناله‌ای غم‌انگیز است، مانند ناله‌های کسی که در سوگ از دست دادن عزیز خود است. او از سر شکستن دل شکسته بود.

میشر، دی. ال. مودی، یک بار گفت: «شخصیت، آن چیزی است که یک انسان در تاریکی است.» خدا در زندگی ما از چه چیزی استفاده می‌کند تا شخصیت ما را بیازماید، آشکار سازد و پالایش کند؟

هدف خدا—قلبی شکسته و پشیمان

این روایت لوقا بیشتر بر توبه و دل‌شکستگی پطرس تأکید دارد تا شکست او. او چقدر سریع بازگشت! شاید ما هرگز مانند پطرس علناً عیسی را انکار نکرده باشیم، اما مطمئنم که در مقطعی از طریق اعمالمان او را رد کرده‌ایم. هدف این بخش نشان دادن رحمت خدا و بخشش کامل اوست. خدا اغلب به ما اجازه می‌دهد که درد را تجربه کنیم، زیرا درد معلمی بزرگ است. معمولاً، هنگامی که رنج ما را به پایین‌ترین نقطه می‌رساند و غرور و استقلال‌مان را می‌شکند، به نقطه‌ای می‌رسیم که در آن به دنبال نجات‌دهنده می‌گردیم.

قربانی‌های خدا روح شکسته است؛ دل شکسته و پشیمان، ای خدا، تو آن را حقیر نشمار (مزمور ۱۷: ۵۱).

پیش از این رویدادها، پطرس عمیقاً لجباز و مغرور بود، اما اکنون از آن کاستی‌های شخصیتی رهایی یافته بود. لحظات شکستگی ما همانجایی هستند که خدا می‌تواند برای شفا بخشیدن و نجاتمان مداخله کند. تدریس خدا فراتر از صرف دانش کتاب مقدس است؛ این آموزش اغلب شامل شکستگی و فروتنی می‌شود. در طول ۴۵ سالی که از عیسی پیروی کرده‌ام، دریافته‌ام که خدا از تجربیات زندگی ما به عنوان درس‌هایی برای آموزش و آماده‌سازی ما برای ابدیت استفاده می‌کند. او شخصیت ما را از طریق چالش‌های روزمره شکل می‌دهد که می‌تواند شامل از دست دادن یک عزیز، مشکلات مالی، یا کنار آمدن با یک کودک بی‌صبر باشد. فهرست آزمایش‌ها بی‌پایان است.

خداوند برای قوم خود داوری خواهد کرد و به بندگان رحم خواهد آورد، زیرا می‌بیند که قدرتش از بین رفته و دیگر کسی، چه برده و چه آزاد، باقی نمانده است (تثنیه ۳۲: ۳۶).

در حالی که ما منابع کافی برای مبارزه با نبردهای خودمان را داریم، خداوند به ما اجازه می‌دهد تا زمانی که به جایگاه شکستگی و پایان خودبینی می‌رسیم، ادامه دهیم. روح القدس ما را به نقطه‌ای خواهد رساند که خود را بی‌یار و مددگار می‌یابیم، فاقد قدرت برای انجام آنچه لازم است، بدون هیچ برنامه پشتیبان، و تنها خدا را برای درخواست کمک داریم. آنجاست که خدا وارد عمل می‌شود تا به نیابت از ما در نبردهایمان بجنگد. وقتی ما ضعیف هستیم، در او قوی هستیم (اول قرن‌تین ۱: ۲۷-۲۹). برای هر یک از ما، هنگامی که زمان مناسب فرا می‌رسد و فرآیند شکستن ما توسط خدا به پایان می‌رسد، او به ما رحم می‌کند. یعنی، وقتی می‌بیند که قدرت ما از بین رفته و دیگر هیچ برنامه پشتیبان نداریم، رهایی کامل را می‌یابیم و به خدا متکی می‌شویم.

در فصل ۱۸ کتاب ارمیا، این پیامبر به خانه کوزمگر برده شد و کوزمگر را دید که در حال شکل دادن به یک کوزه گلی است. آن کوزه بدشکل بود و زیبایی یا فرم مناسب برای مفید بودن را نداشت. کوزمگر آن را از چرخ جدا کرد و دوباره با گل نرم شروع کرد و آن را به آنچه میخواست خلق کند، شکل داد. درسی که خدا به ارمیا، پطرس و ما میآموزد این است که از طریق شکستگی، خدا هر یک از ما را بازسازی خواهد کرد. تنها چیزی که او نیاز دارد، قلبی شکسته و پشیمان است.

شکستگی؟ این چیست؟

شکستگی، کار خدا را در زندگی یک شخص منعکس می‌کند و او را به تسلیم شدن و تکیه کامل بر مراقبت پدر و مادر می‌دارد. جان کالینسون، یک کشیش انگلیسی، آن را این‌گونه بیان می‌کند:

وقتی انجام اراده خدا به این معناست که حتی برادران مسیحی‌ام نیز درک نخواهند کرد، و به یاد می‌آورم که حتی برادران او نیز او را درک نکردند و به او ایمان نیاوردند، سر خویش را برای اطاعت فرود می‌آورم و این سوءتفاهم را می‌پذیرم؛ این همان شکستگی است. وقتی به ناحق معرفی می‌شوم یا عمداً سخنانم را تحریف می‌کنند، و به یاد می‌آورم که عیسی به ناحق متهم شد اما سکوت اختیار کرد. من این اتهام را بدون تلاش برای توجیه خود می‌پذیرم؛ این ذات شکستگی است. وقتی دیگری به جای من انتخاب می‌شود و من عمداً نادیده گرفته می‌شوم، به یاد می‌آورم که فریاد زدند: «این مرد را بردار و باراباس را به ما رها کن.» سر خم می‌کنم و طرد شدن را می‌پذیرم؛ این شکستگی است.

وقتی برنامه‌هایم کنار گذاشته می‌شوند و می‌بینم سال‌ها تلاش در اثر جاه‌طلبی دیگران به ویرانه تبدیل می‌شود، به یاد می‌آورم که عیسی اجازه داد تا او را برای مصلوب کردن ببرند. او آن جایگاه شکست را پذیرفت، و من سر خم می‌کنم و بی‌آنکه تلخ‌کام باشم، این بی‌عدالتی را می‌پذیرم؛ این است شکستگی. وقتی لازم است در پیشگاه خدایم درستکار باشم، باید راه خاکساری اعتراف و جبران را در پیش گیرم. به یاد می‌آورم که عیسی خود را بی‌اعتبار ساخت و خود را تا مرگ، حتی مرگ بر صلیب، خوار داشت، و سر خویش را فرود می‌آورم، آماده تحمل شرم افشاگری؛ این همان شکستگی است. هنگامی که دیگران به ناحق از من سوءاستفاده می‌کنند چون مسیحی هستم و اموال را مانند اموال عمومی می‌پندارند، به یاد می‌آورم که لباس‌های او را درآوردند و جامه‌هایش را تقسیم کردند و قرحه‌کشی نمودند، و سر خویش را فرود می‌آورم و از دست دادن اموال را به خاطر او با شادی می‌پذیرم؛ این همان شکستگی است.

وقتی کسی با من به روشی غیرقابل بخشش رفتار می‌کند، و من به یاد می‌آورم که او را مصلوب کردند، به یاد می‌آورم که او دعا کرد: «ای پدر، ایشان را ببخش، زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند.» سر خویش را فرود می‌آورم و هر رفتاری را که به من روا می‌شود، به عنوان آنچه پدر آسمانی‌ام اجازه داده است، می‌پذیرم؛ این همان شکستگی است. وقتی مردم از من انتظار غیرممکنی دارند، چیزی فراتر از آنچه زمان و نیروی انسانی می‌تواند بدهد، به یاد می‌آورم که عیسی گفت: «این بدن من است که برای شما داده شده است»، و از خودمحوری و عدم فداکاری‌ام برای دیگران توبه می‌کنم؛ این همان شکستگی است.

فکر می‌کنید خدا در حال حاضر از طریق تجربیات زندگی‌تان چه چیزی به شما می‌آموزد؟ آیا هنوز می‌دانید درس‌های آن چیست؟

بازسازی پطرس

پس از رستخیز، خداوند به حواریون گفت که در جلیل با آنها دیدار خواهد کرد (متی ۲۸:۱۰). بنابراین، در چند روز بعد، آنها سفر هشتاد مایلی خود را به سمت شمال و منطقه جلیل اسرائیل آغاز کردند. احساسات پطرس را تصور کنید، در حالی که چشم‌انتظار این دیدار با مسیح بود. آن شاگرد دل‌شکسته قطعاً با انکار خود از عیسی دست و پنجه نرم می‌کرد. او شاید خود را شایسته بودن در جمع سایر شاگردان نمی‌دانست. خداوند از دل شکسته‌ی پطرس آگاه بود و اطمینان حاصل کرد که پطرس دعوت را دریافت کند. هنگامی که فرشتگان در قبر خالی پس از رستخیز بر زنان ظاهر شدند، پطرس را مشخصاً خطاب کردند و گفتند،

اما برو و به شاگردانش و پطرس بگو: او پیش از شما به گلیل می‌رود. آنجا او را خواهید دید، همان‌طور که به شما گفته بود (مرقس ۱۶:۷؛ تأکید اضافه شده).

رو در رو شدن اغلب برای همه ترسناک است. هیچکس از به چالش کشیده شدن در مورد گناه یا اشتباهی لذت نمی‌برد. با این حال، رویارویی می‌تواند یکی از دلسوزانه‌ترین کارهایی باشد که یک شخص می‌تواند برای شخص دیگری انجام دهد یا از شخص دیگری دریافت کند. به عنوان مثال، خداوند به مریم مجدلیه گفت که به پطرس اطلاع دهد که او را در جلیل ملاقات خواهد کرد، که احتمالاً پطرس را در مورد رویارویی پیش رو مضطرب کرد. همه ما لحظاتی را تجربه کرده‌ایم که با شکست‌های خود روبرو شده‌ایم. دشمن می‌خواهد ما فکر کنیم که شکست خورده و بی‌ارزش هستیم، که می‌تواند مانع رشد و تأثیرگذاری ما شود.

شیطان می‌داند وقتی ما با آگاهی بیشتر از فیض خدا و نیازمان به اعتماد و تکیه بر مسیح برمی‌خیزیم، چه اتفاقی خواهد افتاد. شکرگزاری ما عمیق‌تر می‌شود و شکست‌هایمان ما را قوی‌تر می‌کند. ما فروتنی بیشتری در قلیمان و تکیه بیشتری بر خداوند پیدا می‌کنیم. نحوه برخورد ما با شکست‌هایمان مسیر پیش رویمان را شکل خواهد داد. ما قرار است با وجود شکست‌ها به پیش برویم و به راه رفتن در این مسیر ایمان به خدا ادامه دهیم. در جلیل، در حالی که منتظر عیسی بودند، شمعون پطرس تمایلی را برای بازگشت به کارهای دوران جوانی‌اش احساس کرد.

شمعون پطرس به آنها گفت: «می‌روم ماهیگیری کنم.» و آنها گفتند: «ما هم با تو می‌آییم.» پس آنها بیرون رفتند و سوار قایق شدند، اما آن شب هیچ ماهی نگرفتند (یوحنا ۳: ۲۱).

یوحنا به ما می‌گوید که صبح زود بود که عیسی از ساحل آنها را صدا زد و با لحنی منفی، تقریباً گویی می‌دانست که آنها هیچ ماهی‌ای نگرفته‌اند، از آنها پرسید: «دوستان، چیزی نگرفتید؟» آنها پاسخ دادند: «نه» (یوحنا ۳: ۲۱). برخی می‌گویند که هرگز نمی‌توان به یک ماهیگیر برای گفتن حقیقت اعتماد کرد. امیدوارم این ماهیگیر تجاری سابق این کلیشه را شکسته باشد! وقتی یک ماهیگیر در حال ماهیگیری است، هرگز به شما نخواهد گفت، زیرا نمی‌خواهد شما ببینید کجا در حال ماهیگیری است و می‌ترسد که روز بعد شما در آن نقطه باشید! اگر هم ماهی نمی‌گیرند، آن را قبول نمی‌کنند، زیرا برای یک ماهیگیر شرم‌آور است که ماهی نگیرد. ماهیگیران اغلب داستان ماهی‌ای را که از دستشان فرار کرده بزرگنمایی می‌کنند، اما حواریون آن صبح با عیسی صادق بودند و گفتند که هیچ ماهی‌ای نگرفته‌اند. زندگی می‌تواند بی‌حاصل باشد مگر اینکه خداوند در قایق باشد یا هدایت کند که تورمان را کجا بیندازیم.

اگرچه آنها هنوز تشخیص نداده بودند که این خداوند است، اما وقتی به آنها گفت که تور را در سمت راست قایق بیندازند، متوجه شدند. ناگهان، آنقدر ماهی صید کردند که برای کشیدن تور به سختی افتادند. فوراً ذهنشان به حدود سه سال قبل بازگشت، زمانی که عیسی به آنها گفته بود به آب‌های عمیق بروند و تورهایشان را برای صید بیندازند (لوقا ۵: ۴-۱۱). بار دیگر، او اقتدار خود را بر طبیعت نشان داد و صید معجزه‌آسایی فراهم آورد. وقتی این معجزه را دوباره در برابر چشمانشان دیدند، فهمیدند که آن کس در ساحل، خداوند است. یوحنا اولین کسی بود که متوجه شد چه کسی در ساحل ایستاده است و با گفتن «او خداوند است» راهنمایی کرد (یوحنا ۲۱: ۷).

به محض شنیدن سخنان یوحنا، پطرس لباس روی خود را به تن کرد و به سوی عیسی شنا کرد. پطرس عیسی را علناً انکار کرده بود و اکنون در حضور دیگران به او بازگردانده می‌شود.

۱۵ پس از آنکه شام را خوردند، عیسی به شمعون پطرس گفت: «شمعون پسر یوحنا، آیا تو از اینها بیشتر مرا دوست داری؟» او گفت: «آری، ای خداوند، تو می‌دانی که من تو را دوست دارم.» عیسی گفت: «گوسفندان مرا بچران.»^{۱۴} بار دیگر عیسی گفت: «شمعون پسر یوحنا، آیا تو مرا دوست داری؟» او پاسخ داد: «آری، ای خداوند، تو می‌دانی که من تو را دوست دارم.» عیسی گفت: «از گوسفندانم نگهداری کن.»^{۱۷} بار سوم به او گفت: «سیمون پسر یوحنا، آیا مرا دوست داری؟» پطرس آزرده شد که عیسی بار سوم از او پرسید: «آیا مرا دوست داری؟» او گفت: «ای خداوند، تو همه چیز را می‌دانی؛ تو می‌دانی که من تو را دوست دارم.» عیسی گفت: «گوسفندانم را بچران» (یوحنا ۱۵: ۲۱-۱۷).

عیسی با محبت از پطرس پرسید: «آیا مرا بیش از اینها دوست داری؟» (آیه ۱۵). بیشتر محققان کتاب مقدس دو احتمال متمایز درباره مرجع واژه «اینها» مطرح می‌کنند. ممکن است خداوند به شاگردان دیگر اشاره داشته باشد که با آنها چنین صمیمیتی داشت، یا ممکن است منظورش تورها، قایق‌ها و ماهی‌هایی بوده باشد که پطرس بیشتر عمرش را صرف کسب روزی از آنها کرده بود. شاید پطرس تعجب می‌کرد که آیا دوران خدمت او به عنوان خادم مسیح به پایان رسیده است و فکر می‌کرد به دلیل انکار سه‌گانه‌اش برای خدمت به خدا بی‌صلاحیت شده است. با این حال، در نظر خداوند، شکستگی بخشی از آموزش است. عیسی هیچ انتقاد تندی از او نکرد، بلکه تنها سؤالی را از پطرس پرسید که اهمیت دارد: «آیا مرا دوست داری؟»

چیزهای زیادی وجود داشت که شاید پطرس انتظار داشت عیسی به او بگوید، اما فکر نمی‌کنم او انتظار داشته باشد که در

مورد عشقش به مسیح از او سؤال شود. وقتی عیسی برای اولین بار از پطرس پرسید، از او جویا شد که آیا پطرس با عشق آگاهیه، مسیح را دوست دارد. پطرس پاسخ داد که با عشقی محبت‌آمیز مسیح را دوست دارد و از کلمه یونانی آگاهیه که به معنای فداکاری است، اجتناب کرد. او دیگر به خود اطمینان نداشت و اعتراف کرد که عشق او در مقایسه با عشق مهربانانه و فداکارانه‌ی خداوند، برای توصیف به عنوان عشق آگاهیه کافی نیست. برای هر یک از سه انکار، خداوند سه بار از او پرسید که آیا او را دوست دارد. «آیا مرا دوست داری؟» این سؤال، جوهره‌ی تمام خدمتی را که قوم خدا به نام او انجام می‌دهند، در بر می‌گیرد؛ خدمتی که باید از عشقی شخصی و پایدار به مسیح نشأت بگیرد.

بازسازی پطرس کامل بود و سایر حواریون برای گواهی بر آن حضور داشتند. این بازگشت به مقام پیشین ضروری بود زیرا پطرس مأمور شده بود تا از گله خدا نگهداری و مراقبت کند و به احترام، همنشینی و حمایت سایر حواریون نیاز داشت. خداوند با آتشی از زغال که شبیه آتشی بود که پطرس در کنار آن از پروردگارش انکار کرده بود، صحنه را آماده ساخت. سه اقرار محبت برای پاسخ به سه انکار پطرس و به دنبال آن سه مأموریت از سوی خداوند صورت گرفت. ما باید درک کنیم که محبت مسیح به پطرس به همان اندازه قوی بود که پیش از انکار او بود. ما به خاطر شکست‌هایمان کمتر دوست داشته نمی‌شویم. نکته مهم این است که عشق را در کانون توجه خود قرار دهیم و هر بار به خداوند بازگردیم. به فیض خداوند ما عیسی و دعوت خدا برای زندگی خود بازگردید. پطرس به دعوت خدا برای زندگی خود پاسخ داد و در نهایت به خاطر ایمانش شهید شد.

دعا: ای پدر، ما آن انسان بزرگ خدا را که پطرس از خلال آزمایش‌هایش شد به یاد می‌آوریم و اینکه چگونه تو با وجود کاستی‌هایش، به طور گسترده‌ای از او استفاده کردی. آیا به کار در هر یک از ما ادامه خواهی داد و ما را همچون گل رس شکل خواهی داد، تا بتوانیم بیشتر شبیه تو شویم و آنچه را که برای ما آماده کرده‌ای، به انجام رسانیم؟

کیت توماس

وبسایت: www.groupbiblestudy.com

یوتیوب: <https://www.youtube.com/@keiththomas7/videos>

ایمیل: keiththomas@groupbiblestudy.com